

دو) قول مشهور در جامع اعمی:

این قول بنا بر نسبتی که مرحوم شیخ انصاری به مشهور داده است، قول مشهور است.^۱

مرحوم آخوند در شرح آن می نویسند:

«أن تكون موضوعة لمعظم الأجزاء التي تدور مدارها التسمية عرفاً فصدق الاسم كذلك يكشف عن وجود المسمى

و عدم صدقه عن عدمه.»^۲

توضیح :

۱) صلوة وضع شده برای «معظم اجزاء» (مثلاً در نماز که اگر کامل باشد ده جزئی است، صلوة وضع شده برای هشت

جزء لا علی التعیین)

۲) معظم الاجزاء به اندازه ای است که نامگذاری دائر مدار آن است (چه «ارکان» هم داخل در آن معظم الاجزاء

باشند و چه نباشند)

۳) پس اگر جایی صلوة صدق کرد، معلوم می شود در آن نماز، معظم الاجزاء هست و اگر جایی صدق نکرد، معلوم

می شود، معظم الاجزاء نیست.

۴) [فرق این قول با قول اول آن است که در این قول «ارکان» ملاک صلوة بودن است در حالیکه در این قول ارکان

به خصوصه مدّ نظر نیست.]

مرحوم آخوند اشکال کرده اند:

«و فيه مضافا إلى ما أورد على الأول أخيراً أنه عليه يتبادل ما هو المعتبر في المسمى فكان شيء واحد

داخلاً فيه تارة و خارجاً عنه أخرى بل مردداً بين أن يكون هو الخارج أو غيره عند اجتماع تمام الأجزاء و هو كما

تری سيما إذا لوحظ هذا مع ما عليه العبادات من الاختلاف الفاحش بحسب الحالات.»^۳

توضیح :

۱) أولاً: لازم می آید استعمال لفظ موضوع برای معظم الاجزاء در کل الاجزاء مجاز باشد.

۲) ثانياً: بنا بر این مبنا، آنچه در مسمی دخیل است، تبادل پیدا می کند یعنی فاتحة الكتاب گاه جزء مسمی هست و

گاه نیست.

۳) ثالثاً: اگر هر ده جزء با هم جمع شدند، احتمال دارد که فاتحة الكتاب جزء مسمی باشد (هشت جزء را بگونه ای

۱. اجود التقريرات، ج ۱ ص ۴۲

۲. كفاية الاصول، ج ۱ ص ۲۶

۳. همان



لحاظ کنیم که شامل فاتحه هم بشود) و احتمال دارد جزء مسمی نباشد.

۴) خصوصاً با توجه به اینکه حالات عبادات فرق می کند مثلاً در نماز حاضر (ده جزئی) هشت جزء معظم اجزاء است و در نماز مسافر (۵ جزئی)، ۴ جزء معظم اجزاء است.

ما می گوئیم:

۱. توجه شود که مراد از «معظم الاجزاء»، مفهوم معظم الاجزاء نیست بلکه مراد مصادیق آن است. و لذا نباید اشکال کرد که در این صورت صلوة مترادف با معظم الاجزاء می شود.

۲. اما باید توجه داشت که مراد آن نیست که موضوع له مصادیق هستند، تا وضع عام موضوع له خاص پدید آید، بلکه مراد آن است که این تعریف، به رسم است.

توضیح مطلب آنکه: در تعریف های حدی، مفهوم موضوع و مفهوم محمول، متحد هستند مثلاً مفهوم انسان همان مفهوم حیوان ناطق است. و لذا حمل نیز حمل اولی است. لکن در تعریف های رسمی، موضوع و محمول اتحاد مفهومی ندارند. و لذا حمل نیز حمل شایع است مثلاً وقتی می گوئیم: «الانسان ماش ضاحک» مراد آن است که «کل ما یرصدق علیه الانسان مصداق الماش الضاحک» (عقد الحمل = اتحاد)

البته می توان این قضیه را اینگونه نیز شکافت: «مفهوم الانسان هو المفهوم الذی کل مصداقه ماش ضاحک».

پس در تعریف های به رسم، اصلاً ما از اتحاد مفهومی سخن نمی گوئیم تا بحث از ترادف مطرح شود.

حال: وقتی می گوئیم صلوة وضع شده برای معظم الاجزاء در حقیقت می گوئیم «صلوة برای مفهومی وضع شده است که هر چه دارای معظم اجزاء ده گانه (مثلاً) است مصداق آن است». پس موضوع له مفهوم است و لذا وضع عام، موضوع له خاص نیست و در عین حال ترادف بین صلوة و معظم الاجزاء نیز پیش نمی آید ضمن آنکه تعریف نیز به رسم صورت گرفته است.

لکن: نکته مهم آن است که در تعریف های به رسم، مسمی معلوم نمی شود بلکه مسمی امری است که از حیث ذات و ماهیت مبهم است و تنها مصادیق آن قابل شناسایی هستند و لذا طبق این مبنا، صلوة امری است مبهم که مصادیقش معظم اجزاء است و این شبیه قول مرحوم اصفهانی و مرحوم آخوند می شود که می گفتند صلوة عملی است مبهم که اثرش نهی عن الفحشا است.

۳. اینکه مرحوم آخوند می نویسند: «فصدق الاسم کذلک یکشف عن وجود المسمی و عدم صدقه عن عدمه.»^۱ ضرورت به شرط محمول است. یعنی در پاسخ به اینکه چه چیزی صلوة است، اگر کسی بگوید صلوة آن است که عرف آن

۱. همان



را صلوة می داند، راه گشا نیست چراکه در صورتی که پیرسیم چه چیزی را عرف صلوة می داند، حتما پاسخ می دهند آنچه معظم الاجزاء را داراست و بعد اگر پیرسیم چه نمازهایی معظم الاجزاء را دارا هستند، حتماً پاسخ خواهند داد آنچه را بر آن صلوة صدق می کند.

تبیین مرحوم نائینی از نظریه مشهور

مرحوم نائینی می نویسد:

«و لكن التحقيق) إمكان تصور الجامع من هذا الوجه بأن يكون الجامع هو الكلي في المعين نظير البيع الواقع على صاع من الأصواع المعينة فان المبيع كلي يمكن انطباقه على كل واحد من الأصواع على البديل فالمبيع واحد و انما الاختلاف في التشخص (فالموضوع) له (هو) الكلي المنطبق على أقل مراتب معظم الاجزاء فصاعداً و لم يؤخذ الجامع لا بشرط حتى يورد علينا باستلزام ذلك لدخول بقية الاجزاء في المسمى عند وجودها و خروجها عنه عند عدمها فيكون مبتنيا على جواز التشكيك في الماهيات المركبة التي أوضحنا فسادها آنفاً (بل) المأخوذ في الموضوع له (هو) عدة من الاجزاء فصاعداً.»^۱

توضیح :

- ۱) می توان مبنای مشهور (وضع برای معظم اجزاء) را به نوعی تصحیح کرد.
- ۲) به این بیان که : جامع بین نمازهای خارجی، کلی در معین باشد مثل بیعی که بر صاع من الاصواع المعینه واقع می شود. در آنجا مبيع کلی است ولی بر هر یک از اصواع به نحو بدلیت قابل انطباق است. پس مبيع واحد است ولی در عین حال قابل صدق بر کثیرین است.
- ۳) پس صلوة وضع شده بر کلی معظم الاجزاء به نحو کلی در معین. مرحوم بجنوردی بر استادشان اشکال کرده اند:

«فمن أعجب ما صدر منه رضوان الله تعالى عليه. و ذلك، لأن في باب الكلي في المعين الحكم على نفس الطبيعة المقيدة بكونها من هذا الموجود الخارجي، بمعنى تضيق دائرة انطباقها بواسطة ذلك التقييد. و أما فيما نحن فيه فليس الارتباط أو الهووية والعلاقة المجعولة - بين اللفظ و طبيعة كلية - تضيقاً في انطباقها بواسطة تقييدها بكونها من هذا الخارج الموجود.»^۲

توضیح :

- ۱) کلی در معین مربوط به جایی است که یک ماهیت (کلی) معلوم است و فی حدّ نفسه قابل انطباق بر افراد کثیره

۱. اجود التقريرات، ج ۱ ص ۴۳

۲. منتهی الأصول، ج ۱ ص ۶۲



ای است ولی به وسیله تقیّد به (من هذا الصبّرة) دایره انطباق آن را مضیق می کنیم.
(۲) در حالیکه در مانحن فیه ماهیت کلی، معلوم نیست. تا وضع (ارتباط بین لفظ و معنی یا هو هویت بین لفظ و معنی یا جعل علاقه بین لفظ و معنی) بخواند آن ماهیت کلی را مضیق کند.

